

ژئوپولتیک*

به قلم دکتر دره میرحیدر

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی

در ابتدای بحث امروز ناچارم به تعریف و توجیه چند اصطلاح پردازم که مستمماً در تفهیم مطالب مفید خواهد بود.

۱ - کلمه ژئوپولتیک: ژئوپولتیک که کلمه مترادف آن در فارسی سیاست جغرافیائی است به بررسی سیاست بر اساس عوامل جغرافیائی می پردازد. بعبارت دیگر تأثیرات عوامل جغرافیائی را بر روی سیاست مطالعه نموده سعی می کند ضمن ایجاد رابطه علت و معلولی بین این دو به پیش بینی وقایع سیاسی آینده پرداخته و راه و رسم کشورداری را به زمامداران بیاموزد.

۲ - جغرافیای سیاسی: جغرافیای سیاسی که شاخه ای از جغرافیا است به بررسی جغرافیائی مناطقی از زمین می پردازد که از نظر سیاسی متشکل بوده و به علت داشتن یک حکومت واحد از وحدت سیاسی برخوردار باشند. در اینجا هدف مطالعه، جغرافیائی است و روش مطالعه نیز جغرافیائیست و منظور بررسی رابطه بین تمام پدیده های طبیعی و انسانی کره زمین به انضمام پدیده های سیاسی و ترسیم توزیع آنها بر روی نقشه می باشد. اختلاف بین ژئوپولتیک و جغرافیای سیاسی از همین جا ناشی می شود که ژئوپولتیک هدفی سیاسی دارد و اساس مطالعات خود را بر تعیین سیاست استوار می نماید و فقط به مطالعه بعضی جنبه های جغرافیائی که در تعیین سیاست کمک می کنند می پردازد در حالی که در جغرافیای سیاسی هدف کاملاً علمی است و تحقیق و تتبع بی طرفانه بدون اینکه مسائل از قبل تلقین شده باشند.

* - این مقاله متن سخنرانی خانم دکتر میرحیدر است که در دیماه سال تحصیلی ۴۸-۴۷ توسط ایشان ایراد شده است.

- ۳ - استراتژی : مفهوم کلی این کلمه هنر بکار بردن و استفاده از قدرت را می‌رساند که البته قدرت شامل قدرت نظامی ، اقتصادی و سیاسی است . اما یک مفهوم عادی که از این کلمه استنباط می‌شود هنر رهبری و برنامه‌ریزی عملیات نظامی و جنگی است .
- ۴ - ژئواستراتژی : تأثیر عوامل جغرافیائی را در استراتژی ملی و جهانی مورد بحث قرار می‌دهد .

تاریخ ژئوپولتیک

ژئوپولتیک با معنای بررسی رابطه بین سیاست و جغرافیا علمی قدیمی و هم‌زمان با جغرافیاست . از همان ابتدا که علم جغرافیا موجودیت یافت عده‌ای به تفسیر و توجیه قدرت سیاسی بر اساس عوامل جغرافیای طبیعی پرداختند و با این عمل می‌خواستند جنبه علمی جغرافیا را فزونی دهند . منتهی در بعضی دوره‌های تاریخی به دلیل خاص جنبه سیاسی ژئوپولتیک بر جنبه جغرافیائی آن پیشی گرفته و آن را بطرف علوم سیاسی کشاند و به همین دلیل نیز بود که از ابتدای قرن بیستم هدف بیشتر کردن جنبه جغرافیائی ژئوپولتیک بعضی جغرافی دانان را بر آن داشت که به توسعه جغرافیای سیاسی که جنبه جغرافیائی و علمی آن بیشتر است همت گمارده و پایه آن را بر روی ویرانه‌های ژئوپولتیک زمان جنگ بنیان گذاری نمایند .

یک نظر اجمالی به گذشته ژئوپولتیک ما را به این نتیجه می‌رساند که مطالعات ژئوپولتیکی دارای دو جنبه مشخص بوده است : یکی جنبه محیطی و تاریخی - دوم جنبه استراتژیکی .

- ۱ - ژئوپولتیک محیطی و تاریخی : در این گونه مطالعات هدف بررسی تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم محیط طبیعی بر روی تمدن و سیاست بوده است و چون انجام آن بستگی به ارزیابی بعضی عوامل غیر محسوس و خارج از دسترس داشته است بنابراین در این دوره مطالعات ژئوپولتیک بیشتر از روی تصورات انجام شده نه از روی مشاهده دقیق و لزوماً

وابستگی بیشتری به فرضیه‌ها و تئوریهای تاریخی و سیاسی داشته است. در زمان یونانیان قدیم بقراط، ارسطو و هرودوت با مطالعه رابطه بین عوامل محیطی و عکس العمل‌های سیاسی انسانی به ایجاد قوانینی دست زدند. مثلاً بقراط رژیم حکومتی بعضی ملل را (رژیم استبدادی و دموکراسی) ناشی از شرایط آب و هوایی آنها و هرودت قدرت و ضعف سیاسی ملل را مربوط به وضع ناهمواری کشورشان می‌دانست.

در قرن بیستم هانتینگتون Huntington و توینبی Toynbee بهترین نماینده اینگونه مطالعات بشمار می‌روند. منتهی هانتینگتون یک نفر جغرافی‌دان و Toynbee یک نفر مورخ بود. هر دو با استفاده از مطالعات تاریخی با ایجاد ارتباط بین عوامل جغرافیای طبیعی و تمدن قدرت سیاسی انسان را چه در زمان و چه در مکان مورد مذاقه قرار داده توجیه می‌نمودند. در نظر این اشخاص اغلب تمدن و قدرت سیاسی لازم و ملزوم یکدیگرند.

هانتینگتون پس از یک سلسله مطالعات تاریخی به این نتیجه رسیده بود که ملل اروپائی و آمریکای شمالی برای همیشه رهبری سیاسی دنیا را در دست خواهند داشت و علت این امر را در انرژی فیزیکی و قدرت فکری مردم این نواحی می‌دانست که تحت شرایط خاص آب و هوائی و نوع غذا و خصوصیات ارثی به وجود آمده است. ضمناً در شرایط آب و هوائی آنچه مورد توجه خاص هانتینگتون بود عبور سیکلونهای اوقیانوسی و تغییرات آب و هوائی ناشی از آنها بود که بعقیده وی باعث ازدیاد نیروی خلاقه انسان می‌گردد. به همین دلیل در کتاب اصول جغرافیای انسانی خود می‌نویسد که مثلاً اختلاف بین مردم پرانرژی و پیش رفته منطقه معتدل و ساکنین بی حال و سست عنصر مناطق گرم و یابختی نواحی مابین این دو مثل ایران مربوط به آب و هواست که در اروپای غربی متنوع و در آسیای جنوب غربی یک نواخت است. برای تحقیق در این باره فیزیولوژیست‌ها به اندازه گیری متابولیسم^۱

۱ - متابولیسم میزان تولید انرژی یک موجود زنده در حال استراحت می‌باشد. برای این کار مقدار حرارتی که یک موجود زنده در حال استراحت ولی نه خواب بیرون می‌دهد اندازه گیری می‌کنند و بصورت کالری در هر ساعت در هر متر مربع از سطح پوست نشان داده می‌شود.

بدن پرداخته‌اند ولی نتیجه معلوم می‌کند که این اندازه‌گیری در آب و هوای مختلف نمی‌تواند قابل مقایسه باشد.

گذشته از آن متابولیسم حدی دارد که میزان آن باید متناسب با خصوصیات افراد باشد و در همه یکی نیست و دارا بودن متابولیسم زیادتر و یا کمتر از حد طبیعی یک فرد نتایج خوبی در بر ندارد.

توین بی Toyobee که او را می‌توان یک historicist خواند از کسانیست که نوشته‌های او را می‌توان در زمینه ژئوپولتیک محیطی و تاریخی دانست. وی پس از بررسی‌های تاریخی خود به این نتیجه می‌رسد که علت وجودی تمدن در تاریخ عکس العمل‌های پیروزمندان مردم یک جامعه نسبت به یک عامل مبارز بوده است. حال این عامل مبارز ممکنست طبیعی بوده باشد مثل خشکسالی، بروز سیل، جنگل و دریا و یا انسانی. در مورد دوم هم ممکنست این عامل مبارز توسط مردم داخلی جامعه ایجاد شود و یا مردم خارج جامعه. به این ترتیب Toynbee تمدنهای مصری، بین‌النهرین، مایان، آندی و Minoan را توجیه می‌نمود.

۲ - ژئوپولتیک استراتژیکی : در این گونه مطالعات هدف ایجاد رابطه مستقیم بین بعضی عوامل جغرافیائی و سیاست بوده است. بدین ترتیب که سیاست بر اساس عواملی از قبیل وسعت، جمعیت، مواد خام، راههای استراتژیکی و بعضی مظاهر دیگر نیروی ملی توجیه شده و خط مشی سیاسی با توجه به هدفهای ملی تعیین می‌گردد. در میان کسانی که به مناسبت نظرات ژئوپولتیک جهانی خود شهرت دارند نام راتزل، ماهان، مکیندر و سورسکی را باید برد. بعدها عده‌ای جغرافی دان و یا افسران ارتش با استفاده از این نظرات جهانی به مطالعات خود جنبه ملی داده و سعی کردند از اطلاعات جغرافیائی خود برای پیش برد هدفهای ملی استفاده نمایند. از آن جمله اسپایکن جغرافی دان آمریکائی و هاوز هوفر افسر و جغرافی دان آلمانی را می‌توان نام برد.

راتزل که در نیمه دوم قرن نوزدهم (۱۸۴۴ تا ۱۹۰۴) می‌زیست با مطالعاتی که در مورد نقش عوامل جغرافیائی در تعیین سیاست نمود و ضمناً بدلیل تدوین کتاب «جغرافیای سیاسی یا Politiszh Geographie» که شامل تمام اصول شناخته شده این علم تا آن روز بود پدر جغرافیای سیاسی خوانده می‌شود. معه‌ذا نباید کمکی که راتزل بطور غیر مستقیم به پیشرفت علم ژئوپولتیک آلمان نموده نادیده انگاشت. راتزل در ابتدا یک گیاه‌شناس بود و بعد بتدریج به مطالعات جغرافیای نژادی Anthropogeography علاقمند شد. این مطالعات اساس تحقیقات بعدی وی را در جغرافیای سیاسی تشکیل داد. از مهمترین تعلیمات راتزل که بعدها هم مورد استفاده سایر علمای ژئوپولتیک قرار گرفت تشبیه کشور به یک موجود زنده یا ارگانسیم بود. وی می‌گفت که کشور نیز مانند موجود زنده به دنیا می‌آید، رشد می‌کند، به حد بلوغ می‌رسد و بالاخره می‌میرد و همچنین کشور را تابع قوانین طبیعی و تنازع بقاء داروین می‌دانست. با این تئوری ارگانسیم راتزل بزرگ شدن یک کشور را امری طبیعی قلمداد می‌کرد و چون وسعت را نماینده قدرت سیاسی و پیشرفت فرهنگی می‌دانست کشورها را به توسعه ارضی تشویق می‌نمود. چون بزرگ شدن یک کشور باید قاعده در جهت تسخیر اراضی کشورهای همسایه باشد و اگر هر کشوری چنین هدفی را دنبال کند باید به جنگ با همسایه برود بنابراین بطور غیر مستقیم جنگ بین کشورها را لازم دانسته و آنها را به این امر ترغیب می‌نمود و باز چون قانون تنازع بقا را در مورد کشورها صادق می‌دانست معتقد بود که هر کشور قوی پیروز شده و کشورهای ضعیف را در خود ادغام خواهد کرد.

بعد از عامل وسعت (Raum) راتزل به عامل موقعیت جغرافیائی کشورها (Lage) و تأثیر آن در سیاست ممالک اهمیت می‌داد. موقع یک کشور در مجاورت یک همسایه قوی و یا ضعیف سیاست آینده آن کشور را تعیین می‌کند. با قبول تئوری ارگانسیم و رشد طبیعی کشورها راتزل می‌گفت بنابراین مرزهای بین المللی نمی‌تواند دائمی باشد و فقط بطور موقت تعیین کننده شرایط موجود در نزع بین کشورهاست. اگر کشورهای کوچک

فضای کافی به اندازه جمعیت خود نداشته باشند و در صدد توسعه خاک خود بر نیایند نابودی آنها حتمی است .

افکار راتزل متناسب با شرایط و اوضاع سیاسی زمان بود و تا حدودی مربوط به وفاداری و بیعت سیاسی وی می‌گردد . سیاست تشکیل امپراطوری آلمان از قرن هفدهم به این طرف مورد توجه همه روشنفکران و محققان و سیاستمداران آلمان بوده است و هر یک به نحوی کوشش می‌کردند به این سیاست صورت منطقی و جامه تحققی ببوشانند . راتزل نیز می‌خواست به کمک جغرافیا چنین هدفی را عملی نماید و توسعه ارضی آلمان را طبیعی جلوه دهد . وگرنه تئوری ارگانیک کشور صحت تاریخی نداشته و بر پایه منطقی استوار نیست . اولاً کشور که قسمتی از سطح کره زمین است و توسط فعالیت دسته جمعی انسانها اداره می‌شود نه از نظر خاک آن و نه از نظر مردم آن قابل مقایسه با یک موجود زنده نیست . چون انسانها در هر نسل جدید هیچ‌گاه نمی‌توانند پیرتر از نسل قدیمی خود باشد . بنابراین کهولت و پیری و مرگ برای جوامع انسانی در نسلهای مختلف وجود ندارد .

بعد از راتزل رودلف کیلن Kejellen جغرافی‌دان سوئدی به توسعه و ترویج نظریات راتزل پرداخت و اصطلاح ژئوپولیتیک را برای اولین بار بکار برد و آنرا یکی از تقسیمات پنج‌گانه جغرافیائی خود می‌دانست . لیکن با قبول نظریه ارگانیک کشور را به یک فرد انسانی تشبیه کرده و آنرا واجد قوه عاقله و شعور می‌دانست . وی از فرضیه توسعه فضائی (ارضی) که بعداً در سیاست نازیها و خاصه در مورد اتارکی تجسم یافت طرفداری نمود .

همزمان با کیلن نظریات ژئوپولیتیکی جهانی اشخاصی مثل ماهان (۱۸۴۰ تا ۱۹۱۴) و مکیندر (۱۸۶۱ تا ۱۹۴۷) و سورسکی Seversky انتشار یافت . این اشخاص برای پیدا کردن یک موقع خاص که بتواند علت وجودی یک امپراطور جهانی گردد به کوشش پرداختند و هر یک بر حسب شرایط زمانی خود گاهی نیروی بحری و گاهی نیروی برّی و گاهی نیروی هوائی را ضامن کسب قدرت جهانی می‌دانستند . ماهان که خود یک نفر دریانورد لایق و کاردان بود و اطلاعات عمیق و دست اولی از دریاها داشت با توجه

به پیشرفت‌هایی که در طی قرون نصیب دولتهای دریانوردی مانند انگلیس شده بود نظر خود را بطرف دریا معطوف کرده و موقع جزیره‌ای را لازمه داشتن چنین نیروئی می‌دانست. ضمناً به سایر عوامل جغرافیائی از قبیل طول سواحل، شکل سواحل، جمعیت دریانورد، علاقه ذاتی مردم به دریا و سیاست دولت نیز توجه نمود و وجود همه این عوامل را برای ایجاد یک دولت دریائی که بتواند به تمام دریاها دست یافته و امپراطوری جهانی برای خود تأسیس کند لازم می‌دانست. به همین دلیل موقع جغرافیائی امریکارا بعد از انگلیس از نظر شرایط دارا بودن نیروی بحری قوی بسیار متناسب می‌دانست و می‌گفت با ایجاد کانال پاناما ارتباط بین دو اوقیانوس اطلس و کبیر برقرار شده و تسهیلات بیشتری در ارتباط نیروهای بحری دولت اتازونی فراهم خواهد شد و در نتیجه حفر این کانال را به دولت آمریکا توصیه نمود. ضمناً تسخیر پایگاههای دریائی مثل جزایر هاوایی و آلوسین را لازمه دفاع از سرزمین آمریکا می‌دانست. در دنبال توصیه‌های ماهان تئودور روزولت رئیس جمهور آمریکا سیاست خود را در جهت توسعه نیروی دریائی قرار داد و با حفر کانال پاناما در سال ۱۹۱۴ ژئوپولتیک ماهان به صورت سیاست عملی درآمد.

مکیندر که متوجه توسعه بیش از حد نیروی دریائی شده بود خود را در جبهه مخالف نظریه ماهان که نظریایش مورد قبول عامه بود قرار داد و با اظهار اینکه در کشمکش بین دو نیروی زمینی و دریائی پیروزی با نیروی زمینی است توجه خوانندگان را به ظهور قوایی که فرمانروائی انگلیس را در اقیانوسهای جهان به خطر انداخته بود جلب کرد. وی می‌گفت هر یک از امپراطوریهایی نوبتی داشته‌اند و ممکنست نوبت انگلیس نیز به پایان آید. در خطابه‌ای که در برابر انجمن جغرافیائی شاهنشاهی لندن در سال ۱۹۰۴ ایراد نمود. نظر جهانیان را به یک منطقه جغرافیائی که حوضه داخلی در مرکز اروپا و آسیاست جلب نمود. این قطعه در طی تاریخ مرکز ظهور و بروز اقوام دلیر و بیابان گرد بوده است که با حملات خود در جهات مختلف تاریخ کشورها را دستخوش دگرگونی ساخته‌اند. این ناحیه را مکیندر محور جغرافیائی تاریخ خواند و فکر می‌کرد این ناحیه بالقوه تهدیدی برای

نیروی دریائی ایجاد می‌کند چون هیچ نیروی دریائی نمی‌تواند به این محور راه یابد. پانزده سال بعد بحث مزبور توسط مکیندر به صورت کتاب معروفی که در سال ۱۹۱۹ به نام «آرمانهای دمکراتیک و واقعیت» به چاپ رسید درآمد. در این کتاب بود که نظریه معروف هارتلند توسط مکیندر سرنوشت سیاسی آینده دنیا را پیش‌بینی می‌کرد. وقایع جنگ بین‌الملل اول وی را به این نتیجه رسانیده بود که «هرکس بر اروپای شرقی تسلط یابد بر ناحیه هارتلند نیز مسلط خواهد شد، هرکس بر هارتلند تسلط یابد بر جزیره جهانی (منظور از جزیره جهانی اروپا و آسیا و شمال آفریقا تا حد صحرای کبیر می‌باشد) مسلط خواهد شد و بالاخره هرکس بر جزیره جهانی تسلط یابد حکومت جهان را به دست خواهد گرفت».

جنگ بین‌المللی دوم پیش‌بینی‌های این جغرافی‌دان را در بوته آزمایش قرار داد و معلوم شد که برخلاف نظر وی گرچه دولت آلمان موفق به تصرف اروپای شرقی گردیده بود ولی نتوانست بر هارتلند که آن موقع زیر نظر دولت شوروی بود مسلط گردد و در نتیجه از جنگ شکست خورده بیرون آمد.

از اشخاصی که تحت تأثیر افکار مکیندر به ژئوپولیتیک ملی کشور خود خدمت کردند یکی اسپایکن آمریکائی بود و دیگری هاوز هوفر آلمانی. اسپایکن با تجدید نظر بر روی تر هارتلند مکیندر دریافت که برخلاف اعتقاد مکیندر اهمیت استراتژیکی منطقه حاشیه که در اطراف هارتلند مکیندر قرار گرفته بیش از اهمیت خود هارتلند است چون اغلب اوقات اختلاف بین دو نیروی خشکی و دریائی بر سر یکی از کشورهای حاشیه بوده و یا یکی از دو نیرو با کمک یکی از کشورهای حاشیه به جنگ با نیروی دیگر برخاسته است. بنابراین به دولت آمریکا توصیه کرد که سیاستی اتخاذ کند که مانع از نفوذ نیروی هارتلند به منطقه حاشیه باشد. بر اساس همین پیشنهاد بود که دولت آمریکا برنامه کمک‌های اقتصادی به کشورهای یونان و ترکیه و ایران را طبق قانون اصل ۴ به اجرا درآورد. و بالاخره سیاست Containment (جلوگیری از نفوذ دولت کمونیستی به منطقه حاشیه) که به ابتکار

George Kennen تهیه شد دنباله همان پیشنهاد اسپایکن می باشد.

در آلمان نیز تمکیندر مورد استقبال عده ای از سیاستمداران و متفکرین و نظامیان قرار گرفت من جمله هاوز هوفر که یک افسر آلمانی بود و بالاخره هم استاد ژئوپولیتیک و تاریخ نظامی دانشگاه مونیخ گردید با دقت فراوان به بررسی افکار مکیندر پرداخت و با توجه به تئوری ارگانیزم راتزل ژئوپولیتیک مخصوص آلمان را بوجود آورد. از مجموع افکار علمای ژئوپولیتیک هاوز هوفر به این نتیجه رسیده بود که هر مملکت برای زنده ماندن و ادامه حیات باید دارای وسعت کافی بود و برای تأمین و حفظ آن سیاست بخصوصی اتخاذ نماید. بدین ترتیب مفهوم «فضای حیاتی» Lebensraum هسته اصلی ژئوپولیتیک هاوز هوفر را تشکیل داد. نتیجه و معنی نظریه مزبور آنست که یک کشور جوان در حال رشد باید هم از نظر جمعیت و هم از نظر وسعت توسعه یابد. به این ترتیب تمام کشورهایی که دارای جمعیت زیاده از حد هستند باید فضای حیاتی به تناسب جمعیت خود داشته باشند و در نتیجه باید به وسعت خود نیز اضافه نمایند. معلوم نیست که اگر قرار باشد چنین نظریه ای در باره تمام کشورها صادق باشد و همه در صدد توسعه اراضی خود باشند وضع دنیا از لحاظ جنگ و کشمکش چگونه خواهد بود. بعلاوه هاوز هوفر امیدوار بود که ایجاد چنین محیط جنگی و هرج و مرج فقط به پیروزی دولت آلمان که دارای تجهیزات نظامی پیشرفته است کمک می کند و در نتیجه هدف سیاسی وی که ایجاد امپراطوری آلمان است جامه عمل به خود می پوشاند. باید چنین نتیجه گرفت که تئوری فضای حیاتی گرچه اصولاً طبع جغرافیائی دارد ولی در عمل یک وسیله سیاسی و نظامی است و برای تأیید عملی حرص و آزی است که در بسیاری از حکومتها مکنون است.

دیگر از نظریات ژئوپولیتیکی جهانی نظریه تفوق نیروی هوائی دوسورسکی است که معتقد بود هارتلند باید در قطب شمال که محل عبور و مرور هواپهاست باشد. چون کوتاهترین راه هوائی بین اکثر نقاط در روی کره زمین با استفاده از دایره عظیمه و در نتیجه عبور از قطب شمال است بنابراین دوسورسکی قطب شمال را در نقشه ای که با تصویر جغرافیائی

ازیموت رسم شده بود هارتلند می خواند و دو کشور شوروی و آمریکا را که نزدیک هارتلند می باشند دویروی بالقوه هوایی . با توضیح اینکه آمریکای جنوبی در پناه آمریکای شمالیست و منبع مواد خام و بازار فروش صنایع آن کشور است ؛ و آسیای جنوب شرقی و آفریقا هم چنین وضعی را نسبت به شوروی دارند بنابراین فکرمی کرد که شوروی و اروپای غربی و آمریکای شمالی منطقه تصمیم است . منطقه ایست که بانفوق هوایی خود می تواند بر هارتلند قطب شمال و بالاخره بر دنیا تسلط یابد .

نتیجه

بعد از شالوده ای که فردریک راتزل برای جغرافیای سیاسی ریخت و با کمک اصولی که در کتاب وی مورد بحث واقع شده بود در سال ۱۹۳۰ هارتشوزن یکی از جغرافی دانان معروف آمریکا به فکر تعریف و تعیین هدف این علم افتاد . ولی در این فاصله تاجنگ بین المللی دوم با انتشار مطالبی که توسط علمای ژئوپولتیک آلمان انجام شده بود تعیین اختلاف و مرز بین جغرافیای سیاسی و احتمالاً رشته جدید ژئوپولتیک مشکل گردید . خاصه از این نظر که طرفداران مکتب ژئوپولتیک هیچ تعریف صریح و روشنی برای علم خود نداشته و یا حتی هدف و دید علمی آنها مشخص نبود . هارتشورن ناچار پس از مطالعات فراوان به این نتیجه رسید که علم ژئوپولتیک با استفاده از دانش و تکنیک جغرافیای سیاسی به حل مسائل ناشی از روابط بین المللی می پردازد . اما بزودی معلوم شد که این مسائل برای حل خود احتیاج به اطلاعات از انواع بیشتری دارند و بنابراین ژئوپولتیک از نظر دید وسیع تر و از نظر هدف محدود تر گردید . به این ترتیب منظور از ژئوپولتیک استفاده از انواع مختلف دانش و اطلاعات درباره کشورهای خارجی برای حل مسائل سیاست خارجی کشور آلمان گردید . تا چه حد این مکتب در سیاست آلمان هیتلری اثر داشته معلوم نیست ولی آنچه مسلم است کتابها و مقالاتی که توسط هاوز هوفر و طرفدارانش انتشار یافت و تعلیم روزنامه نویس های جوان در کمک به تبلیغات داخلی

بسیار مؤثر بود و یک منطق نیمه علمی برای سیاست توسعه طلبی ایجاد نموده است. ماهان و مکیندر هم کوششی برای ایجاد یک چهارچوب قابل تفهیم برای یک رشته علمی نمودند و فقط از معلومات خود در حل مسائل مربوط به قدرت استفاده کردند. بنابراین بتدریج جغرافی دانان در علمی بودن مکتب ژئوپولتیک شک و تردید روا داشتند و بیشتر از این جهت که از نظر هدف فرضیه‌های اصلی نیز بین علمای ژئوپولتیک توافق نظر نبوده است. بعلاوه در مورد بکار بردن دانش و اطلاعات در حل مسائل ناشی از روابط بین‌المللی چون هر کشور به تنهایی دارای یک هدف خاص برای خود می‌باشد و این هدف احتمالاً در تناقض با هدفهای دیگران است پس اگر بخواهیم ژئوپولتیک را در حل مسائل تمام کشورها بکاریم باید به اندازه تعداد کشورهای مستقل مکتب‌های مختلف داشته باشیم.

